

شازده فر بود، دیروز به سمت سفیر کبیر وارد طهران شده. باری عصری سوار شده رفتم خانه سپهدار. از آنجا رفتم منزل حشمت الدوله.

چهارشنبه ۱۱ شهر شعبان ۱۳۳۱

یک ساعت به غروب سوار شده رفتم سفارت عثمانی، دیدن صدرالدین بک که تازه آمده. از طرف حضرت اقدس و کالتاً (و) از طرف خودم اصالتاً دیدن و تبریک ورود گفته، مراجعت کرده آمدم کامرانیه.

پنجشنبه ۱۲ شهر شعبان ۱۳۳۱

می خواستم بروم شهر، حضرت اقدس مانع شدند. قدری با معتضدالعلماء حکیمباشی (و) آقا سلطان صحبت کرده، حضرت اقدس هم امروز زالو انداخته. صرف نهار کرده، استراحت کرده عصری رفتم حضور حضرت اقدس. بعد سوار شده آمدم رو به شهر.

جمعه ۱۳ شهر شعبان ۱۳۳۱

صبح بعد از شکرانه حضرت رب العزه دعاهاى روز جمعه (و) زیارات را خوانده رفتم بیرون. صرف نهار کرده، استراحت کرده، دعاهاى عصر جمعه را خوانده رفتم بیرون.

شنبه ۱۴ شهر شعبان ۱۳۳۱

امروز به عزم اینکه بروم کامرانیه در واقع بیلاق، چون حضرت اقدس مدتی است، اصرار می فرمایند که بنده بیایم کامرانیه، در آنجا در حضورشان باشم و من انکار

دارم. اجزای بیرون هم متصل مانع و سنگ‌های بزرگ (و) موانع فراهم می‌کنند. من امروز را قرار داده که بروم کامرانیه. سرکار معزز الملوک پولی به اجزاء بدهند (و) کارها را به یک طوری روبراه فرماید و مختصراً تشریف فرمای شمیران بشوند. باری آمدم بیرون نگفتم که می‌روم که شمیران بمانم به عنوان اینکه شب را مراجعت خواهم کرد. باری سوار شده حرکت کرده راندم آمدم منزل سپهدار معلوم شد که امروز را مهمانی دارد. چند نفر از صاحب‌منصب‌های جزء سفارت روس آنجا نهار را خواهند بود. چون دیدم وقت مقتضی نیست سوار شده آمدم رو به تجریش منزل سردار محتشم که باغ مشیرالسلطنه را اجاره کرده است. پیاده شده خودش، هژبرالسلطان برادرش، سالار (و) پسرش بودند. پسر کوچکش که در لزان مشغول تحصیل بوده تازه آمده است که چندی بماند. باز در موقع برود برای تحصیل. جوان خوشگل لوندی است. کلاه فرنگی در سر دارد، بود.

باری نهار سر میزی صرف شد.

سالارالدوله که در کردستان بود، خودش به اردوی قزاق تسلیم شده، اردوی بختیاری‌ها هم مرخص شده، سالار مسعود هم امروز می‌رود رو به اصفهان. برادرش سالار بهادر در طهران سر سوارهای پدرش خواهد بود. پسر سردار محتشم هم که آمده است پیش پدرش.

باری آدم‌ها و سوارهای سردار محتشم رفته بودند پشت باغ شاهزاده عزالدوله چادر زده بودند. هر چه عزالدوله کاغذ نوشته بود که حضرات را از پشت اندرونی من خارج کنید، قبول نکرده بود، بعد آخر به سفارت روس عارض شده است. (از) سفارت هم شازده فر کاغذ سختی به سردار محتشم نوشته که عزالدوله به ما نوشته است و چون در حمایت امپراطوری است بایست به او اذیت نرسد. باری سردار محتشم خیلی اوقاتش تلخ شده بود از این بابت.



سلطان احمد شاه قاجار

بعد من خواستم بفهمانم که قد اعلی حضرت چندان هم از من رشیدتر نیست،
عرض کردم....

باری یک ساعت ونیم به غروب مانده سوار شده رفتم زرگنده، سفارت. شازده فردلبسکی هم نبود، سوار شده آمدم کامرانیه حضور حضرت اقدس.

یکشنبه ۱۵ شهر شعبان ۱۳۳۱

رفتم حضور حضرت اقدس، مراسم تبریک روز عید را گفته، بعد سوار شده رفتم صاحبقراینه در خانه.

اول در چادر وزیر دربار نشسته، رکن الدوله، اعتصام الملک، مؤیدالسلطنه، آصف السلطنه، شمس الشعراء و جمعی بودند. بعد هم عین الدوله آمد. عین الدوله سه چهار روز است که در حال استعفا است. امروز هم خودش گفت فقط برای زیارت اعلیحضرت آمده‌ام یعنی نه از برای کار. در اطاق وزراء نرفته، رئیس الوزراء، قوام السلطنه، ممتازالدوله، معاون وزارت داخله بودند. بعد اوضاع سلام منعقد شد، خیلی شبیه بود به آن سلام‌ها که من خودم در بچگی هایم می‌نشستم. یعنی همان غلامبچه‌های همان وقت من هستند که حالا وزیر و امیر شده‌اند.

صاحبمنصب منحصر بود به سردار شجاع و صولت نظام، امیر خان پسر عموی سردار شجاع، ده نفر صاحب منصب قزاق آنهم از ایرانی، با قدری قزاق که در صاحبقرانیه قراول هستند. بیست نفر گارد، سی نفر توپچی، با سالار رئیس توپخانه، به قدر شصت هفتاد نفر ژاندارمری، شمس الشعراء هم مخاطب سلام است.

بعد از سلام با اقتدار السلطنه رفتیم توی باغ حضور اعلیحضرت شرفیاب شده. نصرت السلطنه، ولیعهد، با عمله جات خلوت که من که سهل، هیچ کس آنها را و پدر و مادرشان را نمی‌شناسد، فقط برای اینکه به وزیر دربار تعظیم را خوب می‌کنند. عبدالرزاق خان پسر وزیر افخم که در جزء ژاندارمری سوئدی‌هاست، آنجا حضور داشت. شاه پرسیدند که چه منصب داری، جواب عرض کرد که مدتهاست خدمت

می‌کنم، زحمت‌ها کشیدم، حالا حاضر خدمت شده‌ام. من از این حرف خیلی خنده کردم که بعد از زحمات زیاد تازه حاضر خدمت شده است. بعضی مضمون‌ها برای او گفته، شاه و ولیعهد خیلی خنده کردند.

بعد اعلیحضرت همایونی از سفر فرنگستان که در رکاب شاه شهید رفته بودیم احوالات پرسیدند، از وضع دربارهای سلاطین سئوالات فرمودند. بعد از قدم پرسیدند که چرا قدم اینقدر کوتاه مانده است. عرض کردم خداوند این طور این بنده‌اش را خلق کرده است. خیلی از قد و قامت من صحبت کردند. بعد من خواستم که بفهمانم قد اعلیحضرت هم چندان از من رشیدتر نیست. عرض کردم سابق بر این شاه شهید سعید، شاه مرحوم مظفرالدینشاه، اعلیحضرت محمد علی شاه که به من خلعت مرحمت می‌فرمودند. من بایست زحمت بکشم تا خلعت را کوتاه کرده به اندازه خودم بکنم ولی می‌خواهم دعا کردم قد من را بلند بکنند که خلعت‌های سلاطین قد من بشود. شد تا اعلیحضرت قد من شدند. حالا هر چه به من خلعت مرحمت بشود به اندازه خواهد بود ولی قدری اگر گشاد نباشد! در ضمن حالی کردم که اعلیحضرت چندان از من بلندتر (و) خوش قواره تر از من نیستند.

بعد مرخصی حاصل کرده سوار شده آمدم کامرانیه حضور حضرت اقدس رسیده، صدرالدین بک سفیر عثمانی با خان شوکت آمدند حضور حضرت اقدس، صرف نهار کرده، نماز خوانده عصری برخاسته با اقتدار السلطنه صحبت می‌کردم. ظل السلطنه هم امروز روزه گرفته بود. بعد ظهیر حضور پسر ظهیرالدوله آمده، یک ساعت و نیم به غروب مانده اقبال الدوله و صارم الدوله آمدند. من هم به جایی نرفته آمدم اندرون، اطاق‌هایی که برای منزل کردن ما ترتیب داده‌اند. سالارالدوله هم خودش با سی چهل سوار، به اردوی قزاق تسلیم شده است.

دوشنبه ۱۶ شهر شعبان ۱۳۳۱

اسب حاضر کردند، سوار شده رفتم زرگنده منزل سپهدار نبود. رفته بود سوهانک منزل احتشام الملک مهمانی. از آنجا رفتم منزل صارم الدوله، قطریه را از وراث مرحوم اتابک صارم الدوله خریده است. نهار را هم روی میز صرف کرده، اسباب میز خوبی از مال مرحوم اتابک آنجا بود. بعد سوار شده آمدم کامرانیه حضور حضرت اقدس.

آدمم اندرون بارهایمان از شهر آمده بود، با کلفت‌ها مشغول ترتیب دادن جاها بودند. سرکار خاصه خانم هم مشغول بودند، ترتیب جاها را می‌دادند میوه و شیرینی در اطاق‌ها برای تشریف فرمائی سرکار معززالملوک مرتب کرده بودند. نزدیک غروب به سلامتی در زیر سایه حضرت اقدس و سرکار خاصه خانم تشریف آوردند، گوسفند کشته وارد شدند شب را هم تشریف بردند حضور حضرت اقدس. عزیز اقدس تمام موهای سرش را با قیچی چیده است. لباس مردانه پوشیده است. اول هم من او (را) نشناختم. ماشاءالله خیلی شیطان است.

سه شنبه ۱۷ شهر شعبان ۱۳۳۱

حضرت اقدس احضار فرموده، رفتم شرفیاب شده، بعد سوار شده رفتم سفارت روس. موسیو «لبسکی» را ملاقات کرده، از آنجا آمدم منزل سپهدار. صرف نهار کرده، پسر مرحوم آقا سید عبدالله آقا سید محمد، برادر حاجی آقای شیرازی بودند. بعد از نهار آنجا نمانده، سوار شده آمدم کامرانیه.

دو ساعت به غروب مانده با ظل السلطنه سوار شده رفتم فیروز آباد گردش کرده تا غروب مراجعت کردیم بعد دم در دیوانخانه پیاده شده رفتم دربار که موثق الدوله را ملاقات کنم، دیدم اوضاع عجیبی است (و) ولیعهد خیلی مضطرب است. ولیعهد از من

پرسید که معزز السلطنه در کامرانیه است؟ از این سؤال تعجب کردم. بعد معلوم شد، معزز السلطنه از وضع دربار و کارهای اعلیحضرت دلتنگ شده با موق الدوله گفتگویش شده، امروز به عنوان زیارت قهر کرده از صاحبقرانیه رفته، معلوم نیست کجا رفته است. شاه و ولیعهد اوقاتشان تلخ (و) گریه می کردند. دیدم موقع نیست. مراجعت کرده آمدم کامرانیه حضور حضرت اقدس.

قدس اعظم دختر مرحوم اتابک که عیال معتمدالدوله شده بود، امروز مرحوم شده، از شمیران بردنش رو به قم.

چهارشنبه ۱۸ شهر شعبان ۱۳۳۱

رفتم حضور حضرت اقدس. آقا سید حسین لاجوردی با دو نفر دیگر (و) مدیر لشکر از شهر آمده بودند. امر و مقرر فرمودند بروم به شهر قنات دارآباد را که مدتی است می خواهند بفروشند (و) گفتگو می کنند (و) سپهدار مشتری است. فرمودند فردا بروم به شهر به مبلغ پنجاه هزار تومان صیغه خوانده بفروشم. سوار شده رفتم تجریش منزل سهام الدوله سر ختم دختر مرحوم اتابک. معتمدالدوله، وکیل السلطنه، میرزا احمد خان امین السلطان، محسن خان و مصطفی خان بودند. جلال الدوله هم بود، بعد هم سردار محتشم (و) سردار بهادر آمدند. سهام الدوله فضولی می کرد. رفتم منزل سپهدار، نصیر حضور هم آنجا بود، ترتیب صیغه خواندن را داده از آنجا رفتیم منزل آقا میرزا آقا خان.

پنجشنبه ۱۹ شهر شعبان ۱۳۳۱

صبح رفتم منزل. هوا بشدت گرم است سالها بود همچو گرمائی دیده نشده بود. عصری برخاسته رفتم بیرون. بعد سوار شده آمدم پای تلفن با حضرت اقدس بعضی

عریض داشته گفتگو کرده آمدم اندرون.

امروز سرکار خاصه خانم با سرکار معززالملوک از صبح آمدند به شهر. اول رفته بودند دندانسازی، دندان کشیده، بعد آمده بودند امیره. امیره امروز جهیز سرکار منورالملوک دختر حضرت اقدس را بردند خانه صدرالشریعه رشتی، تماشا کرده بودند. بعد هم سرکار معززالملوک با سرکار خاصه خانم و والدۀ عروس رفته بودند بازار برای بعضی خریدهای لازم.

جمعه ۲۰ شهر شعبان ۱۳۳۱

از امیره سوار شده رفتم منزل حشمت الدوله. بعد آمدم منزل تا عصری منزل بودم. ارفع الدوله چند روز است آمده است، رفتم از او دیدن کردم. سردار بهادر، محتشم السلطنه (و) ممتحن الدوله (و) جمعی آنجا بودند.

شنبه ۲۱ شهر شعبان ۱۳۳۱

سوار شده رفتم سرچشمه، منزل آقا شیخ محمد پسر آقا شیخ زین العابدین مازندرانی، برای عمل قنات. صیغه خوانده شد (و) پول دست گردان شد. علماء پول اسکناس را برای دست گردان قبول نمی‌کنند ولی این آقا قبول می‌کند. اخبارات تازه این است که: سپهدار در وقت ریاست وزرائی که داشت و سهام الدوله حاکم طهران بود، عمل نان و گوشت مغشوش بود. یک کمپانی تشکیل شد، حاجی میرزا مهدی، تومانیانس و سهام الدوله به چهل پنجاه هزار تومان مهر و امتیاز کمپانی پیش را خریده یعنی پول را سپهدار داد قرض به سهام الدوله، او سند داد به سپهدار که، این پول را بعد از چند وقت پردازد این بود که سپهدار استعفا کرده، سهام الدوله هم از این شهر رفته، گفتگوی اعلیحضرت محمد علی شاه شد. پارسال هم سپهدار رفت آذربایجان دستش به

سهام الدوله نرسید. چندی است که سهام الدوله آمده است، سپهدار مطالبه می‌کند. سهام الدوله هم مسامحه می‌کند. دیروز سپهدار فرستاده بوده است پی سهام الدوله او را آورده بودند منزلش. مطالبه می‌کند، سهام الدوله می‌گوید من که تنها نبودم. دیگر نمی‌دانم که چه میشود که سپهدار رگ دیوانگی اش حرکت کرده، چوب زیادی می‌گوید (به) سهام الدوله می‌زنند. بلکه آورده بودند گویا از قرار تقریباً هزار چوب به سهام الدوله زده بودند بعد حبشش می‌کند. عین الدوله در وقت چوب خوردن رسیده بوده است. باری عصری سوار شده رفتم امیریه.

امشب عروسی است، به سلامتی، در زیر سایه حضرت اقدس سرکار منورالملوک را می‌برند منزل صدرالشریعه که خانه‌های ناصرالدوله را اجاره کرده است. باری عمارت مخصوص رازینت کرده، صندوق‌گذارده بودند، صدرالشریعه هم از ما دعوت کرده است. باری حضرت اقدس فرمودند من با ظل السلطنه و اقتدارالسلطنه سوار درشگه بشویم برویم منزل صدرالشریعه. رشتی‌ها بودند. علماء رشتی بودند. بعد از صرف شیرینی و شربت مراجعت بامیریه کرده، حضرت اقدس دوباره آمدند بیرون. آقا شیخ عبدالنبی با اجزای داماد آمدند حضور حضرت اقدس به تشکر. داماد هم رفت مادر زن سلام. موزیک قزاق هم می‌زدند.

یک ساعت و نیم از شب گذشته عروس را با تشریفات، موزیک قزاق، سی چهل تا قزاق بالاله جلو کالسکه، با تشریفات بردند خانه داماد. داماد استقبال کرد، با هم رفتم منزل داماد. ظهیرالاسلام (و) جمعی از رشتی‌ها بودند. عروس را هم بردند اندرون، اشرف السلطنه دختر شاهنشاه شهید دست به دست دادند.

یکشنبه ۲۲ شهر شعبان ۱۳۳۱

حضرت اقدس آمدند بیرون، قدری رسیدگی به کارها فرموده، سوار شده رفتند

رو به کامرانیه من هم رفتم اندرون. خدمت سرکار خاصه خانم با حضرت اقدس بعضی عرایض داشته که می بایست با تلفن بکنم. سیم تلفن هم خراب شده بود. به جایی هم نرفته، شب را در امیریه مانده، بعد از صرف شام استراحت کردم.

دوشنبه ۲۳ شهر شعبان ۱۳۳۱

عصری برخاسته، سوار شده رفتم امیریه. تا غروب امیریه بودم، تلفن کامرانیه هم خراب بود، حرف نمی زد. سرگردان بودم. امروز هوا به شدت گرم بود.

سه شنبه ۲۴ شهر شعبان ۱۳۳۱

تلفن امیریه حرف زده، حضرت اقدس بعضی فرمایشات فرمودند. سوار شده رفتم منزل سپهدار پیش بهاء السلطنه، ربیع زاده هم آنجا بود. نزدیک ظهر مراجعت به امیریه کرده، هوا بی اندازه گرم بود، دوباره آمدم پای تلفن با حضرت اقدس صحبت کرده آمدم اندرون.

آدمم سر راه منزل سپهدار در زرگنده. مختار السلطنه، انتظام الدوله (و) متصرف الدوله بودند. بعد از شام چهار ساعت از شب گذشته از زرگنده سوار شده آمدم رو به کامرانیه. بچه‌ها الحمدلله خوب بودند. ایران، عزیز، علی اصغر، همه الحمدلله خوب بودند. ایران بیدار بود و در حضور حضرت اقدس بود ولی عزیز و علی اصغر خواب بودند.

چهارشنبه ۲۵ شهر شعبان ۱۳۳۱

رفتم زرگنده منزل سپهدار، نبود. رفته بود مجیدیه (منزل) عین الدوله آنجا مهمان بود. از آنجا رفتم قیطره منزل صارم الدوله. اقبال الدوله دو سه روز است رفته است شهر. نایب اول سفارت آلمان آنجا بود. صرف نهار کرده، آمدم منزل. دو ساعت از شب

گذشته هم حضرت اقدس تشریف آوردند، بعدش هم آقا شیخ مرتضی پسر مرحوم آقا میرزا حسن آشتیانی آمده، من هم منزل بودم، روزنامه می نوشتم.

پنجشنبه ۲۶ شهر شعبان ۱۳۳۱

رفتم حضور حضرت اقدس، شرفیاب شده بعد آمدم منزل. بعد از نماز قرآن زیادی خوانده رخت پوشیده رفتم دیوانخانه، حضرت اقدس. نزدیک مغرب حضرت اقدس بیرون آمدند. سوار کالسکه شده با ظل السلطنه و اقتدار السلطنه و اکبر میرزا، سوار شده رفتیم صاحبقرانیه. امشب عید میلاد اعلیحضرت سلطان احمدشاه است. در حیاط دربار جشن می گیرند. چراغانی کرده اند. از حضرت اقدس هم دعوت کرده اند. باری در جلو اطاق های ادارات درباری هر کس طاقتما بسته بود. شیرینی و شربت گذارده بودند، در چادر دربار هم وزراء جمع بودند. رئیس الوزراء، عین الدوله، وزیر مالیه، ارفع الدوله، مجدالدوله، حاجب الدوله (و) جمعیت زیادی بودند. حضرت اقدس تشریف بردند توی چادر نشسته با رئیس الوزراء (و) عین الدوله صحبت می کردند. نصرت السلطنه (و) اعتضاد السلطنه هم بودند. بعد از مدتی که چراغها را روشن کردند، اعلیحضرت همایونی با ولیعهد و آسیه خانم آمدند بیرون با حضرت اقدس صحبت کردند. بعد با هم رفتند در جلوی هر اطاقی که طاقتما بسته بودند، گردش کرده بعد تشریف بردند اندرون، حضرت اقدس را هم با خودشان بردند اندرون برای تماشای آتشبازی. آتشبازی کردند، موزیک می زدند. بعد آتشبازی تمام شد، بعد از یک ربع ساعت حضرت اقدس آمدند بیرون. امشب هم خیلی گرم بود.

جمعه ۲۷ شهر شعبان ۱۳۳۱

رفتم دیوانخانه با آقای ظل السلطنه و اقتدار السلطنه. سوار شده رفتیم صاحبقرانیه

رفتیم توی باغ. جمعیت زیادی بودند. اعلیحضرت همایونی آمدند بیرون (و) تشریف فرمای تالار بزرگ شدند. وزرای معزول آمدند، صمصام السلطنه، مخیر الدوله هم که رفته بود به فرنگستان برای معالجه، چند روز است آمده است، دیده شد. صدرالسلطنه، مشیرالدوله، حکیم الملک، سردار محتشم، سردار بهادر (و) جمعی بودند. سالارالسلطنه، یمین الدوله، عزالسلطنه، نصرت السلطنه، اعتضادالسلطنه، بودند. نفری هم یک پنجهزاری عیدی گرفته، بعد آمدیم توی باغ. با اعتصام السلطنه، صارم الدوله، حاجی میرزا احمد خان، سالارالسلطنه، یمین الدوله، عزالسلطنه، معتمد الدوله، صحبت می کردیم. بعد محتشم السلطنه آمد رفت، شرفیاب شده مراجعت کرد. وزراء هم آمدند حضور، بعد سفرا آمده، رفتند شرفیاب شده مراجعت کردند. وزیر مختار انگلیس نبود، وزیر مختار ایتالیا هم درشگه اش برگشته، زمین خورده بوده است.

باری بعد از رفتن سفرا سلام منعقد شد. یعنی به این شکل که: اداره جات قزاق، ژاندارم، گارد اجزای کشیکخانه با موزیک توی خیابان صف کشیده بودند. اعلیحضرت همایونی با ولیعهد رئیس الوزراء وزیر دربار، آمدند از جلو صفوف گذشته، احوالپرسی کرده، آنها هورا کشیدند. بعد از رفتن آنها نهار حاضر کردند، اعلیحضرت همایونی با شاهزادگان صرف نهار کردند. شاهزادگان همین پسرهای شاه، و عین الدوله، (و) معتمدالدوله، پسر عزالدوله، شمس الشعراء (و) جهانسوز میرزا بودند. بعد من آمدم با سهم الدوله، سوار شده آمدم منزل. سهم الدوله و سهم الملک امروز نهار مهمان من هستند. امشب هم در سلطنت آباد مهمانی سفراست بعدش هم آتشبازی است.

شنبه ۲۸ شهر شعبان ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل آقا سید حسین لاجوردی در قلعهک. از آنجا سوار شده رفتم منزل سپهدار، نبود. رفته بود به شهر. من هم رفتم به شهر که عمل قنات دارآباد را

بگذرانیم. رستم به شهر منزل سپهدار. بهاء السلطنه و اجزایش بودند. بعد با بهاء السلطنه پیاده رفتیم به بانک استقراضی که پول بگیریم. عون السلطنه بود، نشد. مراجعت کرده به منزل سپهدار. بعد سوار شده رفتیم کاروانسرای امیر، حجره طومانیانس که پول هائی که سپهدار حواله کرده بود بگیرم، بدهم به آقا سید حسین لاجوردی که معامله قنات را برگرداند. آنجا هم تا دو ساعت بعد از ظهر معطل شده، کار نگذشت. اقتدار السلطنه پسر سپهدار هم آمده، چندی است با سپهدار آشتی کرده است. باری دو ساعت بعد از ظهر از آنجا پیاده آمده از توی بازار، دم بازار هم درشگه گیرمان نیامد، پیاده آمده تا میدان توپخانه یک درشگه لقه پیدا کرده، پول زیادی داده آمدیم تا منزل سپهدار ظهرها نه درشگه (و) نه واگون کار می کند. تمام راحت می کنند. هوا هم بی نهایت گرم بود. باری منزل سپهدار قدری نان و چائی و هندوانه صرف کرده، صاحب اختیار و موثق الملک هم بودند. من هم ساعت را دادم به صاحب اختیار، چند دست تخته بازی صاحب اختیار با سپهدار کردند. بعد درشگه سوار شده آمدیم به حمام نمره ارک. حمام قشنگ خوبی است. به طور حمام های خارجه ساخته شده است. آب پاک تمیز خوبی دارد.

یک ربع به غروب سوار شده آمدم رو به شمیران. در بین راه یک بچه یک سنگ انداخته رو به من بالای گیجگاهم خورد. ورم کرده خیلی خدا رحم کرد که به چشمم نخورد، بعد آمدم منزل سپهدار. ساعت سه از شب بود که وارد کامرانیه شده مدتی در حضور حضرت اقدس بودم. مطرب آورده بودند برای کلوخ اندازان ماه رمضان. به من فرمودند بنشینم گوش بدهم. پشت دیوار باغ یکمربته صدای هشت، نه تیر تپانچه موزر بلند شد. تا قزاقها تفنگ هایشان را فشنگ گذاردند (و) در را باز کردند، معلوم شد که هر کس بوده سوار بوده است (و) یقین مست بوده، صدای مطرب ها را شنیده، خواسته است بترساند.

یکشنبه ۲۹ شهر شعبان ۱۳۳۱

رفتم حضور حضرت اقدس، بعد آمدم نوب دیوانخانه، بعد آمدم منزل صرف نهار کرده، نماز خوانده، حضرت اقدس احضار فرمودند. شرفیاب شده، امر کردند با صدیق الممالک منشی خودشان سوار شده رفتیم به قلعهک باغ سید حسین لازم شد که خودش را ببرم حضور حضرت اقدس. سوارش کرده آمدم کامرانیه. دعاهای اول ماه رمضان را خوانده، قدری روزنامه نوشته، شکر خدا را گفته، استراحت کردم.

دوشنبه غره شهر رمضان ۱۳۳۱

دعاهای روز اول ماه و اعمال ماه رمضان و نماز اول ماه را بجای آورده، بعد به جائی نرفته تا عصری سوار شده رفتم امامزاده صالح. روزها تقریباً شانزده ساعت بایست روزه گرفت سخت می‌گذرد. شب بعد از افطار و دعاهای شب، حضرت اقدس احضار فرمودند. سه ساعت از شب گذشته سوار شده رفتیم زرگنده پیش سپهدار. دیر شده بود او را ندیدم.

سه شنبه ۲ شهر رمضان ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل سپهدار. رفته بود منزل معاون الدوله که در سر آسیاب و پل رومی منزل دارد. مدتی منتظر شده تا سپهدار آمده تقریباً دو ساعت و نیم بعد از ظهر آمده، تا دو ساعت به غروب مانده آنجا بودم.

اخبارات تازه، این است که: دولت عثمانی که دو مرتبه جنگ کرده، «ادرنه» را گرفته، دولت انگلیس سخت ایستادگی دارد که بایست «ادرنه» را تخلیه بکنند. عثمانی‌ها چونکه مصالحه کرده‌اند (و) عهدنامه بسته‌اند، به دولت انگلیس بر می‌خورد. دیگر اینکه دولت روس و اطریش به دولت «صربی» اعلان کرده‌اند که بیشتر از

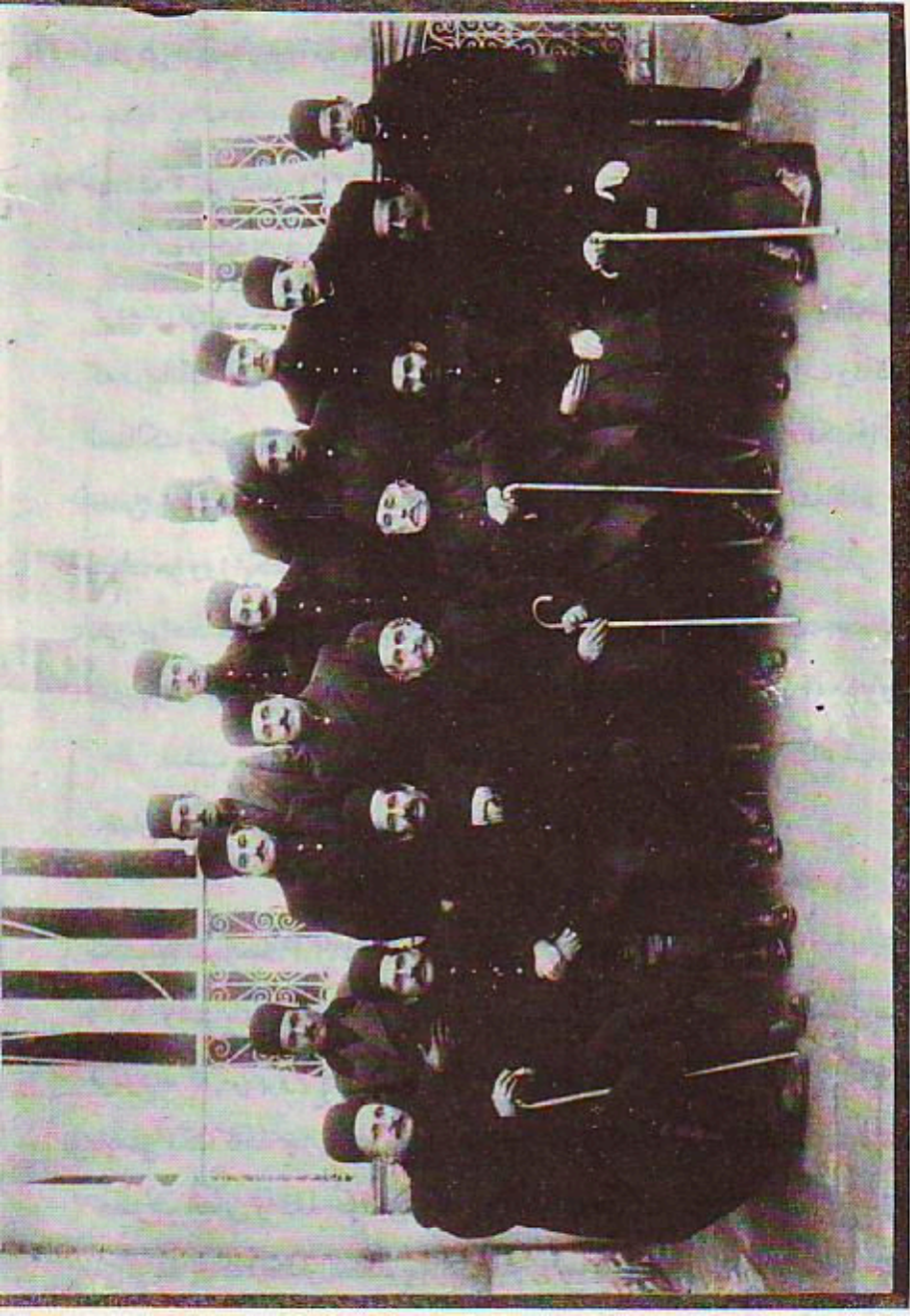
این به دولت بلغار اذیت نکنند (و) از این پیش تر نرود. اخبار داخله اینکه: عراق خیلی مغشوش است. الوار آمده، تمام دهات عراق را چاییده‌اند.

چهارشنبه ۳ شهر رمضان ۱۳۳۱

سوار شده رفتم رو به شهر برای اتمام عمل قنات. رفتم منزل بهاء السلطنه، روانه کردمش برود به بانک استقراضی که برای سپهدار پول بگیرد. یعنی نوشته حضرت اقدس که در بانک است ۳۷ هزار و چهار صد تومان می‌شود، از بابت پول آب رد کند. صدیق الممالک و مؤدب السلطنه رفتند به بانک استقراضی که حساب‌های بانک را با حضرت اقدس روشن بکنند. از قرار معلوم بانک میل ندارد این معامله حضرت اقدس با سپهدار بشود. هر روز یک جور سر می‌گردانند که نوشتجات حضرت اقدس را بدهند. نمی‌خواهند معامله اتمام پذیرد. سوار شده رفتم منزل اعتصام السلطنه جمعیتی زیادی قمار بازها جمع بودند، «باکارا» می‌کردند. من هفت تومان برده زود آمدم رو به منزل. امشب میانه بختیاری‌ها و ژاندارم‌ها در خیابان چراغ برق نزاع شده، دو نفر بختیاری کشته شده.

پنجشنبه ۴ شهر رمضان ۱۳۳۱

رفتم پای تلفن. با حضرت اقدس بعضی عرایض داشته، بعضی فرمایشات فرمودند که من بروم پسر سپهدار را پیدا بکنم، بلکه عمل قنات امروز بگذرد. بانک بایستی یک کاغذ چاپ کرده که سند بانک در آن نوشته می‌شود بدهد که سپهدار قرض حضرت اقدس را ذمه خودش بکند (و) اسناد حضرت اقدس را پس بدهد. آن کاغذ را می‌گویند حکماً اقتدار السلطنه پسر سپهدار بیاید به او بدهیم. اقتدار السلطنه هم رو پنهان می‌کند. نمی‌دانم چه مطلبی است.



نشسته از راست به چپ: سردار جنگ - سردار مقخم - صمصام السلطنه - سردار اسعد - سردار

مظفر سردار مجاهد

باری مشغول تلفن زدن بودم (که) صدای تفنگ به گوشم رسید. هیچ کس هم نبود. از اسماعیل فراش پرسیدم چه صدائی است گفت آهن می کوبند از کوجه که آمدم وارد خیابان شدم دیدم صدای تفنگ زیاد شده و بختیاری ها اسب می دواندند. شهر بر هم خورده مردم می دونند (و) زن ها فحش می دهند (و) فرار می کنند. در این بین پسر موثق حضور همسایه را دیده که از طرف میدان توپخانه می آمد. از او پرسیدم معلوم شد که میانه بختیاری ها و ژاندارمری ها سخت بر هم خورده، جنگ شدید شده است. صداهای تفنگ و «موزر» گوش فلک را کر می کرد. واگن ها از کار افتاده، درشگه های کرایه از کار افتاده، بازارها، و خیابان ها را تماماً بسته، مردم رو به خانه هایشان فرار می کردند. یکمتر به شهر به هم خورده، آتش شده، هر جا بختیاری یک نفر از ژاندارمری ها را می دید می کشت (و) هر جا ژاندارمری ها از بختیاری ها می دیدند می کشتند. جنگ سختی در گرفته از یوسف آباد ژاندارمری ها را خواسته، بختیاری ها رو به باغشاه حمله آوردند. سر خندق ژاندارمری ها توپ شصت تیر انداختند، آنها را متفرق کردند. ژاندارمری ها دور خانه صمصام السلطنه و سردار بهادر را گرفته سلب اسلحه از بختیاری ها می کردند. غوغای غریبی شده بود مفصل صدای تفنگ و موزر بود که شنیده می شد پشت بام ها را سنگر کرده بودند. من هم در مسجد قدری ایستاده تماشا می کردم. در خانه صمصام السلطنه هم دو تا توپ شصت تیر آورده بودند گذارده بودند. مقصود اینست که سلب اسلحه از کلیه بختیاری ها بکنند آمدند مسجد سپهسالار را هم از بختیاری ها گرفتند، در مجلس را هم گرفته که سنگر بکنند، من دیدم محله ما هم شلوغ شده، دیگر ایستادن در مسجد صحیح نیست. آمدم از توی مسجد (به) منزل هیچ کس هم نبود. دیدم صدای تفنگ نزدیک می شود. هیاهو زیاد شد، گفتم اسب درشگه را زین کردند، سوار شده، دیدم اگر منزل بمانم شاید جنگ دو سه روز طول بکشد تا روز است حرکت بکنم بهتر است. به هر حال سوار شده از دروازه دوشان تپه آمدم بیرون. صدای

تفنگ متصل می آمد. آمدم به قلعه امام جمعه، از آنجا انداختم توی صحرا پشت قصر قاجار، داخل خیابان شده آمدم کامرانیه حضور حضرت شرفیاب شده، قدری قرآن خوانده، بعد حضرت اقدس الاغ سوار شده با ظل السلطنه (و) اکبر میرزا رفتیم به باغ های پائین کامرانیه. نیم ساعت به غروب تلفن زدند که جنگ طهران تمام شده مشغول اصلاحات هستند. به قدر چهل نفر از طرفین کشته، به قدر چهل، پنجاه نفر هم زخمی شده اند. چند نفر هم از عابرین کشته شده اند، یک نفر از کاپیتان های سوئدی زخم دار شده است. باری از بختیاری ها هم سلب اسلحه کردند.

رفتم صاحبقرانیه پیش موق الدوله، حاجب الدوله، لقمان، کشیکچی باشی، (و) عمید حضور بودند. وزراء هم اغلب آنجا بودند. بعد با رئیس الوزراء و سایر وزراء رفتند شهر. در خانه صمصام السلطنه وزراء جمع هستند. سردار محتشم، سردار بهادر هم در شهر هستند. کلنل یا لمارسن رئیس ژاندارمری ها با سایر صاحب منصب های سوئدی هم در خانه صمصام السلطنه جمع هستند. قراری می گذارند که میانه آنها اصلاح و سلب اسلحه از بختیاری ها بشود. در آنجا جمع هستند (و) شهر هم آرام است. ژاندارم (و) پلیس می گردند.

جمعه ۵ شهر رمضان ۱۳۳۱

رفتم زرگنده منزل سپهدار نبود، قدری آن دورها سواره گردش کرده، بعد آمدم توی باغ سپهدار، نزدیک غروب، خودش هم آمده، صحبت کردیم، مختار السلطنه، انتظام الدوله، منتصر الدوله هم بودند. صرف افطار کرده «لبسکی» مترجم اول سفارت روس هم آمده قدری با سپهدار خلوت کرده رفت.

گفتگوی جنگ دیروز را می کردیم. از قراری که سپهدار از قول «لبسکی» می گفت ژاندارمری ها می خواهند ده نفر بختیاری را که دستگیر کرده اند دار بزنند. دولت

روس و انگلیس این کارها (را) منع کرده‌اند، گفته‌اند این کار خوب نیست. گویا گفته‌اند یک عده قلیلی بختیاری در طهران بیشتر نمانند. آن هم بصورت نظامی مرتب، باقی را سلب اسلحه بکنند. خود بختیاری‌ها هم اسلحه‌ها را از سوارهایشان گرفته جمع می‌کنند. باری در خصوص عمل قنات گفتگو کرده، سپهدار بعد از دو ماه و نیم زحمت‌ها، گفت: بانک به من پول نمی‌دهد. بعد از صحبت‌های زیاد عمل قنات بر هم خورد.

شنبه ۶ شهر رمضان ۱۳۳۱

سوار شده رفتم زرگنده منزل سپهدار پدر سوخته متلون المزاج. که اسنادی که داریم ردو بدل کنیم. فرستادم آقا سید حسین لاجوردی را هم از قلهک آوردند که حواله پیش او بود، با بهاءالسلطنه رد و بدل کردیم.

یکشنبه ۷ شهر رمضان ۱۳۳۱

اخبارات خارجه این است که دولت عثمانی که شهر «ادرنه» را دوباره گرفته از طرف دولت‌های معظمه گفته‌اند که چون شما صلح کرده‌اید بایست «ادرنه» را تخلیه بکنید و حالا حق جنگ ندارید. دولت عثمانی هم ناچاراً قبول خواهد کرد. دولت صربستان با بلغارها هم صلح کردند، یعنی هر چه مقصود دولت صربستان بود دولت بلغار قبول کرد، دولت روس و اطیش جلو دولت صربستان را گرفتند والا بلغار را تمام کرده بود. چین هم مغشوش است یک دسته شورشی هستند متصل چین را شلوغ می‌کنند. سوار اسب شده رفتم گردش طرف سعدآباد. رفتم باغ نصیرالدوله که سردار اسعد منزل دارد، خان شوکت آنجا بود و بعضی اجزای خودش. اینجا روزه را آشکارا می‌خورند. هیچ ابداً ملاحظه نیست. قدری از واقعه جنگ پرسیدم، تقریباً همان طورهاست که نوشته شده است، اول سر یک گوسفند دعوا شده است. گوسفند مال

کاروان سردار بوده است می‌زند شیشه‌یی که به دست یک یهودی بوده است می‌شکند پلیس کاروان سردار (را) گرفته می‌خواهد ببرد «کمیسری»، بختیاری‌ها مانع می‌شوند. آخر الامر کاروان سردار را بردند. چهار نفر بختیاری که می‌گذشتند یکمربته ژاندارمری‌ها به آنها شلیک کرده، چهار نفر بودند، دونفرشان سر تیر افتاده، دو نفر دیگر فرار کرده، سایر بختیاری‌ها را به امداد خواسته، بعد از فردا دعوا سرگرفته، سردار اسعد اوقاتش تلخ بود که چرا روزنامه «رویتر» نوشته است که از بختیاری‌ها اسلحه گرفته، آنها را خلع اسلحه کرده‌اند.

دوشنبه ۸ شهر رمضان ۱۳۳۱

قدری روزنامه نوشته، قرآن خوانده، عصری رفتم دیوانخانه قدری گردش کرده، حاجی تاج که مدت یک سال (و) نیم است درویش شده، پیش سید وحدت سر سپرده است دیشب آمده (بود) اینجا. چند روز دیگر هم با همان سید خواهد رفت عتبات.

سه شنبه ۹ شهر رمضان ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است که الوار لرستانی، بروجرد (و) اطرافش را چاپیده‌اند. عراق را هم اطرافش را چاپیده‌اند. دور نیست که خود شهر سلطان آباد را هم بچاپند.

چهارشنبه ۱۰ شهر رمضان ۱۳۳۱

حسام دفتر آمد اینجا. رفته بود هیأت وزراء از قراری که می‌گفت عین الدوله، چند روز است استعفا کرده است. چند جلسه است که در هیئت وزراء هم حاضر نمی‌شود.

پنجشنبه ۱۱ شهر رمضان ۱۳۳۱

اخبارات تازه این است که: گفتند، عین الدوله چند شب قبل با مستشارالدوله